



بررسی « توبه » در مثنوی مولانا

حسن حیدریان^۱

دانش آموخته‌ی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی و دبیر آموزش و پرورش ناحیه‌ی ۲ سنندج

تاریخ دریافت: ۸۹/۷/۲۸ * تاریخ پذیرش: ۸۹/۱۱/۳۰

چکیده

مقامات و احوال طریقت از آغاز پیدایش تصوّف، بنا بر شیوه‌ی سلوک فرقه‌های گوناگون صوفیه تقسیم‌بندی‌هایی دارد که گاه هم از جهت تعداد و هم از جهت تقدّم و تأخر با هم اختلاف‌هایی دارند. اما تقریباً تمامی فرقه‌ها، توبه را اساس و اولین مرحله‌ی سلوک به شمار آورده‌اند. مثنوی مولانا نیز از ابتدا که با «نی‌نامه» آغاز می‌شود، تا انتها که با حکایت ناتمام «دژ هوش‌ربا» سرانجام می‌پذیرد، قصّه‌ی جدایی‌ها و دوری از نیستان و برانگیختن انسان-انسان اسیر در چنبره‌ی نفس اماره و حبسگاه خاک - در طلب اصل خویش است و سیر استکمالی انسان بدون توبه در ابتدای سلوک میسر نیست. بنابراین مولانا در جای‌جای مثنوی بنده را به توبه تشویق و تحریک می‌کند.

این مقاله کوششی است در بررسی موضوع «توبه» از نگاه مولانا که پس از مقدمه و نظر تعدادی از مشایخ صوفیه در این

¹ - E-mail: heidaryanhassan@yahoo.com

مورد، دیدگاه خاص مولانا را در ارتباط با این مقوله پی‌گیری می‌کند. منابع مورد استفاده در این پژوهش در درجه‌ی نخست آثار مولانا به‌ویژه «مثنوی» و سپس امهات آثار عرفانی مرتبط با این موضوع است. نوع روش پژوهش در این مقاله عمدتاً تجزیه و تحلیل عقلانی و به صورت کتابخانه‌ای است.

نتیجه‌ای که از این پژوهش به دست آمده آن است که: چون مولانا مثنوی را در حالت شور و سماع و مستی می‌سروده نکات عرفانی، به صورت پراکنده در خلال حکایت‌های آن بیان شده است و برای دریافت دیدگاه مولانا در خصوص هر کدام از آنها ناگزیر باید شش دفتر مثنوی را با دقت هر چه تمام تر جست‌وجو کرد. این پژوهش تلاشی برای تدوین دیدگاه مولانا در زمینه‌ی «توبه» به گونه‌ای منظم و منطقی است. با این هدف که پژوهندگان نکات عرفانی مثنوی برای بررسی این مقوله، نیازی به مطالعه‌ی تمام مثنوی نداشته باشند.

واژه‌های کلیدی:

توبه، مولانا، سالک، عرفان، تصوف.

توبه کن، مردانه سر آور به ره

که فَمَنْ يَعْمَلْ بِمِثْقَالِ يَرَهُ

(مثنوی، ۴۳۶/۶)

مقدمه

زبان پارسی، بستر ادب پارسی ایران زمین است و بن‌مایه‌های گوناگونی، ادبیات کهن و دیرپای این سرزمین را به وجود آورده‌اند. یکی از این بن‌مایه‌ها، که در واقع غنی‌ترین و زیباترین آنها نیز هست، عرفان است. آثار عرفانی بخش وسیعی از ادبیات ما را - چه از جهت زمانی و چه از جهت کمی - در بر می‌گیرد.

در ادبیات عرفانی این سرزمین، به نام‌های بزرگی بر می‌خوریم چون: ابوسعید ابی‌الخیر، عطار، عراقی، جامی و ... اما بی‌گمان نام مولانا جلال‌الدین بلخی، هم‌چون خورشیدی فروزان، دیگران را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد. شاید اغراق نباشد اگر بگوییم نام مولانا

برابر است با عرفان ناب و پویای اسلامی. مولانا هر چند آثار فراوان از خود بر جای گذاشته است که هر کدام نگرینی درخشان بر خاتم ادبیات عرفانی ماست، اما مثنوی او «دریایی است کرانه ناپیدا».

مثنوی بحر پر گوهری است که در کوزه‌ی تنگ عبارت نمی‌گنجد:

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای چند گنجد؟ قسمت یک روزه‌ای

(مثنوی، ۱ / ۲۰)

و حال پژوهنده‌ی مثنوی، حال غواصی است که در پی صید مروارید در عمق دریایی ژرف غوطه می‌خورد و برق خیره‌کننده‌ی مرواریدهای درخشان، وی را مبهوت می‌کند و شاید اگر شناگری چیره‌دست و ماهر باشد بتواند دُری به فراخور حوصله‌ی خویش برچیند. درباره‌ی مثنوی و نکات عرفانی آن تا کنون پژوهش‌های فراوانی صورت گرفته است؛ اما در زمینه‌ی «توبه» تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد تاحال کسی بحثی مستقل از این مطلب از دیدگاه مولانا به عمل نیاورده است. از آنجا که مقوله‌ی «توبه» رکن اساسی در معرفت صوفیانه تلقی می‌شود برآنیم تا این موضوع را در مثنوی پی بگیریم.

پیشینه‌ی پژوهش:

از آنجا که «توبه» رکن اساسی در معرفت صوفیانه تلقی می‌شود، در تمامی کتب تعلیمی عرفانی جایگاه ویژه‌ای به این مقوله اختصاص یافته است و معمولاً در فصل‌های نخستین این کتاب‌ها، به بحث در مورد این مسئله پرداخته می‌شود. چرا که در اغلب تقسیم بندی‌های صوفیانه، «توبه» به عنوان نخستین مرحله‌ی سلوک طریقت معرفی شده است. مهمترین کتاب‌های مؤلفان صوفیه که در آن‌ها در باب «توبه» به طور مفصل و مبسوط سخن گفته شده است، عبارتند از:

شرح التَّعَرَّف (مستملی بخاری)، قُوْتُ الْقُلُوب (ابوطالب مکی)، اللمع (ابونصر سراج طوسی)، رساله‌ی قشیریّه (ابوالقاسم قشیری)، کیمیای سعادت (امام محمد غزالی)، کشف المحجوب (هجویری) صد میدان و رسائل (خواجه عبدالله انصاری)، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه (عزالدین محمود کاشانی)، حدیقه الحقیقه (سنایی غزنوی)، منطق الطیر (عطار نیشابوری)، مرصاد العباد (نجم الدین رازی)، تمهیدات (عین القضات همدانی) و ... اما در باره‌ی «توبه» در مثنوی مولانا - تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد - تا کنون هیچ‌گونه پژوهش مستقلی

انجام نشده است. نگارنده‌ی این مقاله با اقرار به اندک مایه بودن خویش کوشیده است تا این مقوله را در مثنوی عظیم مولانا پیگیری کند و در این پژوهش، در حدّ امکان از کتاب‌های فوق بهره برده است.

نوع روش پژوهش:

روش پژوهش در این مقاله، عمدتاً تجزیه و تحلیل عقلانی و به صورت کتابخانه‌ای است. که ضمن مراجعه به منابع و مآخذ کتابخانه‌ای، به بررسی و تحلیل دیدگاه‌های مولانا درباره‌ی موضوع مورد پژوهش پرداخته خواهد شد.

تعریف لغوی و اصطلاحی « توبه » :

توبه او جُوید که کرده‌است او گناه

آه او گوید که گم کرده است راه

(مثنوی، ۵/ ۸۳۳)

« آن بازگشت به دل است به سوی خدا به باز کردن عقده‌ی احرار و سپس قیام کردن به همه‌ی حقوق پروردگار. در لغت بازگشتن از گناه است... و توبه در شرع بازگشتن از افعال مذموم است به افعال نیک. (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل توبه)

« توبه در لغت به معنی دست کشیدن از گناه و بازگشتن به راه حق و پشیمانی از کردار بد. در اصطلاح صوفیه عبارت است از دگرگونی احوال طالب و به دست آوردن حیاتی تازه. به عبارت دیگر، بیدار کردن روح از غفلت و بی‌خبری. و این فریضه است بر بندگان خدا در هر مرتبه‌ای که باشند. اساس تمامی مقامات صوفیه و پایه نخستین همه منازل سلوک، توبه است. گناهکار جز از این طریق پاک نشود. » (شجیعی، ۱۳۷۳: ۳۳) عبدالرزاق کاشانی معتقد است که توبه هنگامی صحیح است که مکلف، حقیقت گناه را بشناسد.

« توبه رجوع از مخالفت حکم حق است به موافقت. و مادام که مکلف حقیقت گناه را نشناسد و نداند که فعلی که از او صادر می‌شود مخالف حکم خداست رجوع درباره‌ی او درست نیست. » (سجّادی، ۱۳۷۵: ۲۶۴)

عزالدین محمود کاشانی ضمن این که توبه را اساس طریقت می‌داند، معتقد است که تنها راه نجات، توبه است و کسی که توبه نکند به نفس خویش ظلم کرده است:

«اساس جمله مقامات و مفتاح جمیع خیرات و اصل همه منازل و معاملات قلبی و قالبی توبت است. آلودگان الواث ذنوب را جز ذنوب مطهر او پاک نگرداند؛ و مُنْعِمِسان بحر معاصی را، جز سفینه‌ی او به ساحل نجات نرساند... و چون سبب خلاص نفس از مهالک ذنوب، توبت است، تقصیر و تسویف در آن ظلم بود بر نفس خود: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نَسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُم الظَّالِمُونَ ﴿١١﴾» و معنی توبت شرعاً رجوع است از معصیت الله تعالی با اطاعت او. ابو یعقوب سوسی (از عرفای معروف هم‌طبقه‌ی جنید و ابو عمرو مکی، متوفی ۳۳۰ ه.ق. در بصره) گفته است: التَّوْبَةُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ذَمُّهُ الْعِلْمُ إِلَىٰ مَا مَدَحَهُ الْعِلْمُ. (توبه بازگشت از هر چیز است که علم آن را نکوهیده، به آنچه که علم آن را ستوده است.) «(کاشانی، ۱۳۷۲: ۳۶۶)

هجویری نیز اولین مقام سالک را توبه می‌داند و معتقد است که علامت توبه، ندامت از گناهان گذشته است: «بدانک اول مقام سالکان طریق حق توبه است چنان که اول درجه‌ی طالبان خدمت، طهارت. كما قال الله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نورهَم يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَيَأْمِنُهُمْ بِقَوْلُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿التحریم: ۸﴾ و نیز گفت: وَقُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَائِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنَ زِينَتِهِنَّ وَتَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿النور: ۳۱﴾ و رسول صلعم گفت: مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ شَابٍ تَائِبٍ، نیست چیزی بر خداوند تعالی دوست‌تر از جوانی توبه کرده، و نیز گفت صلح: التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ ثُمَّ قَالَ: إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا لَمْ يَضُرَّهُ ذَنْبٌ ثُمَّ تَلَا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ، تائب از گناه بی‌گناه شود و چون خدای تعالی بنده را دوست دارد گناه وی را زیان ندارد گفتند علامت توبه چیست؟ گفتا ندامت. «(هجویری، ۱۳۷۵: ۳۷۸-۳۷۹)

امام محمد غزالی معتقد است که انسان در ابتدا ناقص آفریده شده و چون صاحب عقل گردید به ضرورت توبه و مجاهدت پی‌برد. بنابراین اولین قدم سالکان طریقت توبه است: «بدان که توبه و بازگشتن به حق تعالی، اول قدم مریدان است، و بدایت راه سالکان

است، و هیچ آدمی را از این چاره نیست: چه، پاک بودن از گناه از اول آفرینش تا به آخر، کار فرشتگان است، و مستغرق بودن در معصیت و مخالفت همه‌ی عمر، پیشه‌ی شیطان است، و بازگشتن از راه معصیت با راه طاعت به حکم توبه و ندامت، کار آدم و آدمیان است، هر که به توبه، گذشته را تدارک کند نسب خویش با آدم درست کرد... آدمی را اندر ابتدا ناقص آفرینند و بی‌عقل، و اول شهوت را بر وی مسلط کردند... پس به ضرورت عقل که پیدا آمد، به توبه و مجاهده حاجت افتاد. پس توبه، ضرورت آدمیان است و اول قدم سالکان است، پس از بیداری که حاصل آید از نور شرع و عقل تا بدان، راه از بی‌راهی بشناسد. هیچ فریضه نیست جز توبه که معنی وی بازگشتن است از بی‌راهی و آمدن باز راه. « (غزالی، ۱۳۶۱: ۶۴۷)

قطب‌الدین عبّادی مؤلف التصفیه فی احوال المتصوفه معتقد است که چون تمام مجاهدات صوفیه در جهت آن است که عکس اسرار الاهی را در دل خویش مشاهده کنند و گناه کردن، تیره کردن آینه‌ی دل است، لذا توبه در آغاز سلوک واجب است بر هر سالک: «مرید را توبه باید کرد از جمله‌ی معاصی، از صغایر و کبایر، که گناه کردن تیره گردانیدن آینه‌ی دل است و چون آینه تاریک باشد در وی هیچ چیز نشاید دید و مراد از این طریقت، آن است که دل‌ها بر مثال آینه گردد صافی و منور، تا در وی عکس عالم خلق و امر را ببیند، تا از زمره‌ی عوام به صفّ خواصّ آید. و چون دل تاریک شود به ظلمات معاصی، قسوتی در وی پدید آید و القلب القاسی بعید من الله بعید من الجنّة قریب من الشیطان، دل سنگ‌صفت، خانه‌ی شیطان است و دل آبگینه‌صفت، زجاجه‌ی مصباح ایمان است... و توبه، هم به زبان باید و هم به دل و هم به تن. نه چنان که به دل اندیشه‌ی فساد دارد و به زبان گوید: توبه کردم، که این خیانت باشد، و چنان نه که به زبان گوید: توبه کردم، و به تن در معاصی باشد، این ضعف و عجز و کاهلی باشد، که چنان باید که تن را در قید توبه دارد، و دل در زینت توبه دارد، و به زبان ذکر توبه راند تا از جمله‌ی تائبان شود. و توبه طهارت مردان است از لوث معاصی، و تائب متطهر گردد، حق تعالی وی را در حرم محبت خود راه دهد که :

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَدْنَىٰ فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ﴿البقره: ۲۲۲﴾»

عبّادی، ۱۳۴۷: ۵۱-۵۰)

احمد جام ژنده‌پیل، توبه را برای همه انسانها واجب می‌داند چرا که هیچ کس نیست که از گناه و خطا مصون باشد: «توبه کاری است بزرگ و هر که عاقل است از هر نوع مردم که هست، هیچ کس نیست که نه او را به توبه حاجت است. زیرا که در هر کیشی و در هر راهی که هست، هیچ کس نباشد که نه او را در آن راه و در آن طریق خلل‌ها باشد و او را از آن خبر نباشد. هر کاری که می‌کند، چون خلل آن بدید توبه بر وی واجب آمد، و اگر توبه نکند بر خویشتن ستم کرده باشد...

«و توبه نه چنین خُرد بضاعتی است که هر کسی قدر آن بداند. توبه نجات مردان است و حیات دل و پرورش جان است و پل آخرت و تخم مودت است و راحت روح است و سرور مؤمن است و شفای درد گناهان است و مرهم ریش دردمندان است و جبل افتادگان است و دلیل گمشدگان است و نور بصیرت روندگان و مفتاح سمع مستمعان و صدق نطق ناطقان است و قدم استقامت مستقیمان است و استراحت خوف خایفان است و مبشر امید راجیان است...»

«اما اول باری بیاید دانست که در هر مقامی جداگانه باید توبه کرد: «عاصی» را از گناه توبه باید کرد و «مطیع» را از طاعت دیدن و «قرء» را از پنداشت و «عالم» را از حسد و «مستقیم» را از خویشتن دیدن و از این بسیار است. «(ژنده‌پیل، ۱۳۵۰: ۸۰-۶۶)

«توبه» از دیدگاه مولانا

مَرْكَبِ تَوْبَةٍ عَجَائِبِ مَرْكَبِ اسْت
بِرِ فَلَکِ تَازِدُ بَهِ یَکِ لِحْظَهِ زِ پَسْتِ
(مثنوی، ۴۶۹/۶)

تشویق به توبه:

مثنوی مولانا از ابتدا که با «نی نامه» آغاز می‌شود، تا انتها که با حکایت ناتمام «دژ هوش‌ریا» سرانجام می‌پذیرد، قصه‌ی جدایی‌ها و دوری از نیستان است و برانگیختن انسان - انسانی که در چنبره‌ی نفس اماره و حبسگاه خاک اسیر است - در طلب اصل خویش و چنانکه گفته آمد سیر استکمالی انسان بدون توبه در ابتدای سلوک میسر نیست. «تا آنجا که به کوشش انسانی مربوط است، سیر در جاده‌ی طریقت از مرحله تنبّه و توبه آغاز می‌شود. چرا که بدون حصول این تنبّه، که عبارت از خروج از غفلت خواب‌آلودگی

است و صوفیه آن را «یقظه» می‌گویند، اندیشه‌ی ترک منزلگاه نفس اماره و شوق سیر در ماوراء طور حیات حیوانی خاصّ اهل تقلید برای سالک حاصل نمی‌شود؛ و تا وقتی سالک از غفلت خویش احساس پشیمانی نکند و عروض یقظه وی را به توبه نکشاند، حرکت و سلوک وی آغاز نمی‌شود؛ و آشکار است که انسان تا وقتی اولین قدم را برای خروج از منزل بر ندارد، رهرو پویا و سالک طریقت محسوب نیست. «(زرّین کوب، ۱۳۷۳: ۶۸۷-۶۸۶)

بنابراین مولانا نیز در جای‌جای مثنوی بنده را به توبه تشویق و تحریک می‌کند.

مُتَّهَمُ كُنْ نَفْسِ خُود رَا اِی فَتَى! مُتَّهَمُ كَمْ كُنْ جِزَاى عَدَل رَا

توبه کن، مردانه سر آور به ره که فَمَنْ یَعْمَلُ بِمِثْقَالِ یَرَه

در فُسونِ نَفْسِ كَمْ شُو غِرَه‌ای كَأَفْتَابِ حَقِّ نِپُوشِد ذَرَه‌ای

(مثنوی، ۴۳۷/۶-۴۳۵)

مولانا نفس را سرچشمه همه گناهان و گرفتاری‌های انسان می‌داند و معتقد است که هر کس مسئول اعمال خویش است و این درست نیست که در صورت مبتلا شدن به رنج و مصیبت، آن را به سرنوشت و خدا نسبت دهیم. آنگاه با اشاره به آیات ۷ و ۸ سوره‌ی زلزال این نکته را بیان می‌کند که هر کس اندکی نیکی یا بدی کند نتیجه‌ی آن را خواهد دید. پس نباید فریب نفس را خورد و مردانه به سوی توبه - اولین منزل سلوک - روی آورد. مولانا غرق شدن انسان در حیات ناپایدار دنیا و معاشرت با خلق را - البته به گونه‌ای که انسان از یاد خدا غافل شود - مانند کودکی می‌داند که سرگرم بازی است و متوجه نمی‌شود که دیگران جامه‌هایش را می‌زدند. از این‌رو، از خلق کناره‌گیری می‌کند و عزلت و خلوت می‌گزیند.

آن‌گاه تذکر می‌دهد که اجل در کمین است، پس این بازی را رها کن، کافی است، دیگر به سوی آن بازنگرد. برای رهایی از قیل و قال خلق و حفظ خویش از گمراهی باید به توبه متوسل شد، که هم‌چون مرکبی است که تو را از حیات پست و آلوده‌ی خاکی در آسمان پاک و روشن عشق و وصال حق پرواز خواهد داد. اما همان عوامل گمراهی ممکن است که «مرکب توبه» را هم از تو بگیرند. پس، از این مرکب خوب مراقبت کن و آن را به عنوان وسیله‌ای برای جبران فرصت‌های از دست رفته، از ربوده شدن حفظ کن.

خلق را من دزدِ جامه دیده‌ام
 نیمِ عمر از غصه‌های دشمنان
 غرقِ بازی گشته ما چون طفلِ خُرد
 خَلُّ هَذَا اللَّعْبِ، بَسْكَ، لَا تَعُدُّ
 جامه‌ها از دزدِ بستان باز پس
 بر فلک تازد به یک لحظه ز پست
 کو بدزدید آن قبیلت را نهان
 پاس‌دار این مَرکَبِیت را دم به دم

من به صحرا خلوتی بگزیده‌ام
 نیمِ عمر از آرزوی دُلستان
 جُبه را بُرد آن، کُله را این بُرد
 نک شبانگاهِ اجل نزدیک شد
 هین! سوارِ توبه شو، در دُرد رس
 مَرکَبِ توبه عجایب مَرکَب است
 لیک مرکب را نگه می‌دار، از آن
 تا ندزدد مَرکَبِیت را نیز هم

(مثنوی، ۶/۴۷۱-۴۶۴)

مولانا در قصه‌ی « رُستنِ خَرُوب در گوشه‌ی مسجدِ اقصی و غمگین شدنِ سلیمان علیه‌السلام از آن » می‌گوید مسجدِ اقصی در حقیقت دل انسان است و خَرُوب همان گناه و گمراهی است که چون در دل وارد شد تمام وجود تو را نابود خواهد کرد، اما تو هم‌چون کودکان، ناآگاهانه به سوی آن می‌روی و از حق دور می‌شوی، تنها راه نجات تو این است که به گناه اعتراف کنی، چرا که اقرار به گناه و لغزش بهتر از این است که به دنبال حفظ آبرو برای خود باشی. همان‌طور که آدم و حوا به گناه اعتراف کردند و گفتند: قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ ﴿الاعراف: ۱۳﴾ اما ابلیس با سرکشی و ترک ادب، گناه خویش را به خدا نسبت داد و گفت: قَالَ فِيمَا أَعْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿الاعراف: ۱۶﴾ پس گناه کردن و مانند جبریان آن را به پروردگار نسبت دادن، کار شیطان است.

یارِ بَدِ خَرُوبِ هر جا مسجد است
 هین از او بگیریز و کم کن گفت و گو
 مر تو را و مسجدت را بر کُند
 هم‌چو طفلانِ سویِ کُژ چون می‌غَژِی؟
 تا ندزدد از تو آن اُستاد، درس
 این چنین انصاف از ناموس به
 رِنّا گفت و، ظَلَمْنَا پیش از این
 نه لَوایِ مکر و حیلِت بر فراخت

مسجد است آن دل، که جسمش ساجد است
 یارِ بَدِ، چون رُست در تو مهرِ او
 بر کُن از بیخش، که گر سر برزند
 عاشقا! خَرُوبِ تو آمد کُژِی
 خویش مُجرِمِ دان و مُجرِمِ گو، مترس
 چون بگوئی: «جاهلم، تعلیم ده»
 از پدر آموز ای روشن جبین
 نه بهانه کرد و، نه تزویر ساخت

باز آن ابلیس، بحث آغاز کرد
 رنگ، رنگِ توست، صبّاغم تویی
 هین بخوان « رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي »
 بر درختِ جبر تا کی برجهی؟
 همچو آن ابلیس و ذُرّیّاتِ او
 که: «بُدْمَ مِنْ سُرخِ رُو، کردیم زرد
 اصلِ جُرم و آفت و داغم تویی»
 تا نگردي جبری و، کژ کم تنی
 اختیارِ خویش را یک سو نهی؟
 به خدا در جنگ و اندر گفت و گو

(مثنوی، ۱۳۹۶/۴-۱۳۸۴)

از این رو، توبه هم چون ریسمانی محکم است و در این راهی که پر از پرتگاه‌ها و لغزش-
 گاه‌های خطرناک است، سالک تنها با چنگ زدن به آن است که می‌تواند فراز و نشیب
 بیابان عشق را به سلامت بپیماید. توبه از اولین فرایض سلوک طریقت است، در هر مقام و
 منزل که باشی.

توبه توفیقی از جانب حق

توبه، بی‌توفیقت، ای نور بلند!
 چیست جز بر ریش توبه ریش‌خند؟

(مثنوی، ۵۷۳/۶)

نزد تمامی عارفان و مشایخ صوفیه، مهم‌ترین شرط سلوک طریقت، هیچ شمردن خویش در
 برابر پروردگار است. چرا که تنها در این صورت است که خداوند عنایتش را شامل حال
 سالک می‌گرداند و او را مستعد می‌سازد تا مسیر کمال را پیموده و به وصال حقّ تعالی نایل
 گردد. از همین رو، هیچ یک از معاملات سالک، بدون توفیق و عنایت حقّ تعالی، ثمری
 نخواهد داشت.

« نیل به توبه که در دنبال خروج از غفلت، مرید سالک را در طریق سلوک جازم می‌دارد،
 امری است که نیاز به توفیق و تیسیر الهی دارد و ذوق آن نقل هر سرمست نیست. تازه
 توبه وقتی ناشی از جذبه نباشد، درد طلب را در انسان بر نمی‌انگیزد و تایب در آن حال به
 پروانه می‌ماند: آتش بال و پرش را می‌سوزد و او را از نزدیک شدن به فروغ آتش پشیمان
 می‌سازد، اما چون توبه و ندامتش از احساس رنج و سوزش است و بر ادراک زیان آتش

مبتنی نیست، این توبه‌ی وی استواری ندارد و باز شوق و هوس او را به سوی آتش مجذوب می‌کند. « (زرین کوب، ۱۳۷۳ : ۷۱۸-۷۱۷)

بنابر نظریه‌ی اغلب مشایخ صوفیه، این که انسان در مقابل حق برای جهد و عبادت خویش ارزشی قائل شود و آن را به خود نسبت دهد، نشانه‌ی شرک و احولی است. بنده تا از سر وجود خویش برنخیزد و خود را در مقابل هستی پروردگار، فانی و عدم محسوب ندارد تلاش و کوشش او راه به جایی نخواهد برد.

مولانا نیز از عرفایی است که با تکیه بر مفهوم والای عرفانی *فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿انفال: ۱۷﴾* معتقد است که هر عملی از بنده سر می‌زند، نتیجه‌ی مشیت و اراده‌ی پروردگار است و انسان در این میان تنها وسیله‌ای است که مجری احکام الاهی و خواست‌های پروردگار است. این سخن به معنای جبری بودن مولانا نیست چرا که وی نه به جبر و نه به اختیار کامل بل به « امر بین الامرین » اعتقاد دارد. مقصود مولانا این است که خواست حق بر اراده‌ی بنده مقدم است. لذا توبه نیز توفیقی است که حق به بنده‌اش ارزانی می‌دارد و البته این نشانه‌ی محبت پروردگار به بنده و اراده‌ی وی برای هدایت انسان است.

کز تناقض‌های دل، پُشتم شکست	بر سرم جان! بیا می‌مال دست
زیر دست تو سرم را راحتی است	دست تو در شکر بخشی آیتی است
سایه‌ی خود از سر من برم‌دار	بی‌قرارم، بی‌قرارم، بی‌قرار
خواب‌ها بیزار شد از چشم من	در غمت، ای رشک سرو و یاسمن!
گر نی‌ام لایق، چه باشد گردمی	ناسزایی را بپرسی در غمی؟
مر عدم را خود چه استحقاق بود	که بر او لطف چنین درها گشود؟
خاک‌گرگین را گرم آسیب کرد	ده گهر از نور حس در جیب کرد:
پنج حس ظاهر و پنج نهان	که بشر شد، نطفه‌ی مُرده از آن
توبه بی‌توفیقت، ای نور بلند!	چیست جز بر ریش توبه ریش‌خند؟
سبب‌تان توبه یک‌یک برکنی	توبه سایه است و تو ماه روشنی
ای ز تو ویران دکان و منزل	چون نالم؟ چون بیفشاری دلم
چون گریزم؟ زان که بی‌تو زنده نیست	بی‌خداوندیت بود بنده نیست
جان من بستان، تو ای جان را اصول	زان که بی تو گشته‌ام از جان ملول

(مثنوی، ۵۷۷/۶-۵۶۵)

مولانا در ابیات فوق به تضادها و جریان‌های ناهماهنگ درونی انسان و تمایلاتی که او را میان جهان مادی و معنوی بر سر دوراهی قرار می‌دهد اشاره می‌کند. این حیرانی و سرگردانی آن‌چنان بار سنگینی است که پشت سالک در زیر آن خواهد شکست. این سالک نیازمند آن است که پروردگار خطاها و لغزش‌های او را ندیده بگیرد و دست نوازشی بر سرش بکشد، و مورد لطف و عنایت خویشش قرار دهد. در حقیقت «شکر بخشی» اوست که بنده را از چنین بار سنگینی رهایی می‌دهد و او را شکرگزار خویش می‌گرداند، چرا که همین شکرگزاری نیز بی‌مشیت و خواست حق صورت نمی‌گیرد.

بنده‌ی خطاکار هر چند خود را لایق رحمت الاهی نمی‌داند، اما چه می‌شود اگر او که مظهر لطف و رحمت است از سر عنایت نظری بر وی بیفکند؟ همان‌گونه که در آغاز آفرینش، این لطف حق بود که او را زندگی بخشید و از عدم به وجود آورد، و از خاکی که هم‌چون شوره‌زار هیچ رویدنی در آن نبود، به کرم خویش وجودی ساخت با ده گوهر (پنج حس ظاهری و پنج حس باطنی).

این‌گونه است که توبه نیز بدون نور توفیق حق صورت نمی‌پذیرد و منتسب کردن خویش به توبه‌ی بدون عنایت حق، چیزی جز مسخره کردن توبه نیست. وجود حق هم‌چون ماه فروزان منبع نور است و توبه، سایه‌ای از آن نور ازلی است. بدیهی است که ایجاد سایه مستلزم وجود نور است.

بنابراین سالک با توسل به پروردگار از او می‌خواهد که توفیق توبه را نصیبش کند زیرا پناهی جز او ندارد و بدون عنایت او، تصور حیات و زندگی، جز خیالی واهی نیست.

سوزش از امرِ مَلِیکِ دین کند	آتشِ طبعت اگر غمگین کند
اندر او شادیِ مَلِیکِ دین نهد	آتشِ طبعت اگر شادی دهد
غم به امرِ خالق، آمد کار کن	چون که غم بینی تو، استغفار کن
عین بندِ پای، آزادی شود	چون بخواهد، عین غم شادی شود

(مثنوی، ۸۴۱/۱-۸۳۸)

در اینجا آتش طبع کنایه از حالات و عواطف درونی انسان است که گاهی غم‌انگیز و گاه شادی‌آور است. مولانا در این ابیات می‌گوید که این شادی و غم مربوط به طبیعت وجود ما نیست بلکه آنها را حق در ما ایجاد می‌کند. غمگین شدن دلیل بر آن است که تو مرتکب

گناهی شده‌ای، و این غم به خواست حق در تو ایجاد شده تا تو را به سوی توبه و استغفار رهنمون شود.

« این ابیات مترتب است بر عقیده‌ی صوفیان و اشعریان که بنا بر آن، غم و شادی که در طبیعت انسان بوجود می‌آید هم تأثیر قدرت و فعل حق است و او می‌تواند که آنچه را موجب شادی است مولد غم و بالعکس قرار دهد و از عین غم شادی برانگیزد و از صمیم شادی غم پدید آرد زیرا هیچ چیزی به نحو وجوب نتیجه‌ی ثابت ندارد و بنابراین ما به جای آنکه درصدد جست‌وجوی سبب برآییم باید روی به خدا آوریم و همین‌که غمگین شویم متوجه شویم که به ناچار خطایی مرتکب شده‌ایم و از خدا طلب مغفرت کنیم تا غم و اندوه را برطرف سازد. » (فروزانفر، ۱۳۷۵: ۳۲۱-۳۲۰)

در حکایت « لابه کردن قیطی، سیطی را که: یک سبو به نیت خویش از نیل پُرکن و بر لب من نه تا بخورم به حق دوستی و برادری، که سبو که شما سبیطیان بهر خود پُر می‌کنید از نیل، آب صاف است و سبو که ما قیطیان پُر می‌کنیم خون صاف است. » مولانا می‌گوید که فرعونیان به دلیل کفر و انکار، خود نمی‌توانند توبه کنند، زیرا دلشان سیاه شده و مسخ شده‌اند، یعنی از صفات انسانی و ایمانی تهی شده‌اند، لذا از سبیطیان می‌خواهند که برای ایشان دعا کنند تا بلکه قلبی که خداوند بر دل‌هایشان زده گشوده شود.

از سیاهی دل، ندارم آن دهن	گفت قبطی: « تو دعایی کن، که من
زشت را در بزم خوبان جا شود	که بود که قفل این دل وا شود
یا پلیسی باز کروی شود	مسخی از تو صاحب خوبی شود
یابد و تری و میوه، شاخ خشک»	یا به فر دست مریم، بوی مشک
کای خدای عالم جهر و نهفت	سیطی آن دم در سجود افتاد و گفت
هم دعا و هم اجابت از تو است	جز تو، پیش کی برآرد بنده دست؟
تو دهی آخر دعاها را جزا	هم ز اول تو دهی میل دعا
هیچ هیچی، که نیاید در بیان»	اول و آخر تویی، ما در میان

توبه و زاری

تا نگرید ابر، کی خندد چَمَن؟

تا نگرید طفل، کی جوشد لَبَن؟

(مثنوی، ۱۳۵/۵)

برای آنکه توبه، صادقانه باشد و موجب تحول و دگرگونی در درون انسان گردد، لازم است که همراه با شکستگی دل و زاری همراه باشد، در این صورت است که سرچشمه‌ی رحمت و بخشایش حق نیز به جوشش می‌آید و شامل حال بنده‌ی تائب می‌گردد. حتی اگر بنده چندین بار توبه شکسته باشد، چون دوباره با زاری و تضرع به درگاه حق رجوع نماید، پروردگار را توبه پذیر مهربان می‌یابد.

زور را بگذار و زاری را بگیری / رحم سوی زاری آید ای فقیر!

زاری مضطرب تشنه معنوی است / زاری سرد دروغ، آن غوی است

گریه‌ی إخوانِ یوسف حیلست / که درون‌شان پر ز رشک و علت است

(مثنوی، ۴۷۷/۵-۴۷۵)

مولانا با بیان این نکته که خداوند به زاری کنندگان رحم می‌کند، انسان را به توبه و زاری به درگاه خداوند دعوت می‌کند. اما این زاری باید از عمق دل بجوشد تا رحمت حق را جذب کند، و کسی که زاری سرد و ریاکارانه دارد به جایی نمی‌رسد و گمراه است چنانکه برادران یوسف که خود، وی را به چاه انداخته بودند، به دروغ نزد پدر زاری می‌کردند، در حالی که درونشان پر از حسادت و غرض بود.

هر کجا دردی، دوا آنجا رَوَد / هر کجا پستی است، آب آنجا دَوَد

آبِ رحمت بایدت، رَوُ پست شو / و آنگهان خور خَمِرِ رحمت، مست شو

.....

زاری و گریه، قوی سرمایه‌ای است / رحمت کُلّی قوی‌تر دایه‌ای است

دایه و مادر، بهانه‌جو بُود / تا که کی آن طفلِ او گریان شود؟

طفلِ حاجات شما را آفرید / تا بنالید و شود شیرش پدید

گفت: « اَدْعُو اللهَ »، بی‌زاری مباش تا بجوشد شیرهایِ مهره‌اش

(مثنوی، ۱۹۵۸/۲-۱۹۴۳)

خوار شمردن خود و زندگی این جهانی در برابر عظمت پروردگار، موجب جلب رحمت حق می‌شود. آنگاه تو از دریافت اسرار غیبی سرمست می‌شوی. اما سراسر این هستی و پدیده‌های آن رحمت الاهی است، پس به یک رحمت بسنده مکن. به عالم ماورای این دنیای مادی بیندیش تا اسرار معرفت از عرش به گوش تو برسد.

« در ابیات بعد به طور کلی سخن در این است که زندگی این جهانی و ارزش‌های مادی را باید ناچیز بدانی تا هستی حقیقی و معرفت حق را دریابی: « و سواس »، « موی و عیب در چشم »، « زُکام »، « تب و صفرا »، « عَین و نامرد بودن »، « کُنده‌ی تن »، و « غُلُّ بخل » تعبیرهایی از همین دل‌بستگی مادی و این جهانی است. و در مقابل، « خروش از گردون »، « باغ و سروستانِ غیب »، « ریح‌الله »، (نسیم الاهی)، « طعم شکر »، « داروی مردی »، « جولان جان » و « بخت نو » تعبیرهایی است از آگاهی انسان و رسیدن به مقام معرفت.

« اما اگر نتوانیم برای درک اسرار حق، زندگی جسمی و ارزش‌های این جهانی را رها کنیم، به پروردگار باید پناه برد. مولانا بارها در مثنوی « زاری و نالیدن به درگاه حق » را مقدمه‌ی آگاهی و عامل بیداری باطن شمرده است. « (استعلامی، ۱۳۷۲: ۲۶۹)

رحمت و لطف حق هم‌چون مادر و دایه است که برای شیردادن به کودک به دنبال بهانه هستند، و این بهانه همان زاری و گریه است. نیازهای شما هم‌چون طفلی است که با نالیدن خود، شیر رحمت پروردگار را به جوش می‌آورد.

در بیت آخر، با اشاره به آیه‌ی ۵۴ سوره‌ی اعراف می‌گوید: خواندن خدا، همان زاری کردن به درگاه اوست که نتیجه‌اش، جلب لطف و مهربانی خداست.

.....

آن خروشانده بنوشد نعمتم	«چون بگریانم، بجوشد رحمتم
چونش کردم بسته دل، بگشایم	گر نخواهم داد، خود ننمایم
چون گریست، از بحر رحمت موج خاست	رحمتم موقوف آن خوش گریه‌هاست

(مثنوی، ۳۷۸/۲-۳۷۶)

این ابیات را از زبان پروردگار بیان می‌کند که: هنگامی که اراده کنم که بنده‌ای به درگاهم زاری کند، در نتیجه‌ی زاری او نعمتم را شامل حالش می‌کنم. این‌که او را وادار به زاری می‌کنم، دلیل بر این است که می‌خواهم او را راهنمایی کنم و چون او را بسته‌ی عشق خویش کردم، روزنه‌ی معرفت و آگاهی را در دلش می‌گشایم. در هر حال، رحمت و مغفرت من وابسته به زاری‌های صادقانه‌ی بنده است.

پس بدان: رنجت نتیجه‌ی زلتی است	آفت این ضربتت از شهوتی است
گر ندانی آن گناه را ز اعتبار	زود زاری کن، طلب کن اغتفار
سجده کن، صدبار می‌گویی: ای خدا!	نیست این غم غیر درخورد و سزا
ای تو سبحان! پاک از ظلم و ستم	کی دهی بی‌جرم جان را درد و غم؟
من مَعین می‌ندانم جرم را	لیک هم جرمی بیاید گرم را
چون بپوشیدی سبب را ز اعتبار	دایماً آن جرم را پوشیده‌دار
که جزا اظهار جرم من بود	کز سیاست دزدی‌ام ظاهر شود

(مثنوی، ۳۹۹۶/۵-۳۹۹۰)

رنج و گرفتاری انسان نتیجه‌ی لغزش‌ها و خطاهای اوست، و این زلت چیزی جز شهوت نیست. و اگر نمی‌دانی کدام گناه موجب رنج و اندوه تو شده، به درگاه حق زاری کن و از او بخواه تا تو را عفو کند. به گناه اقرار کن، و اعتراف کن که می‌دانی جرمی مرتکب شده‌ای و سزاوار این رنج و گرفتاری هستی. پس، چون خداوند گناهان ما را می‌پوشاند، باید عبرت بگیریم و از او فرمانبرداری کنیم. اگر عبرت نگیریم، گناه ما آشکار می‌شود و خودمان رسوا می‌شویم.

تا نگرید ابر، کی خندد چمن؟	تا نگرید طفل، کی جوشد لبن؟
طفل یک روزه همی‌داند طریق	که: بگیریم تا رسد دایه‌ی شفیق
تو نمی‌دانی که دایه‌ی دایگان	کم دهد بی‌گریه شیر او رایگان؟
گفت: فلیتکوا کثیراً، گوش دار	تا بریزد شیر فضل کردگار

گریه‌ی ابر است و سوزِ آفتاب
گر نبودی سوزِ مهر و اشکِ ابر
کی بُدی معمور این هر چار فصل؟
سوزِ مهر و گریه‌ی ابرِ جهان
آفتابِ عقل را در سوز دار
چشمِ گریان بایدت، چون طفلِ خُرد
اُسْتَنْ دِنیا، همین دو رشته تاب
کی شدی جسم و عَرَض زَقْت و ستبر؟
گر نبودی این تَف و این گریه اصل
چون همی دارد جهان را خوش دهان
چشم را چون ابرِ اشکِ افروزدار
کم خور آن نان را، که نان آبِ تو بُرد

(مثنوی، ۱۴۴/۵-۱۳۵)

در این ابیات مولانا با اشاره به دو پدیده‌ی طبیعی و غریزی: تا باران نبارد گیاهی سبز نمی‌شود، و دیگر این که شیر خوردن کودک موقوف گریه‌ی اوست، نتیجه می‌گیرد که فضل پروردگار نیز موقوف زاری بنده است. همان‌طور که گریه‌ی طفل موجب شفقت و دلسوزی مادر یا دایه می‌شود، زاری بنده نیز سبب می‌شود که «شیر فضل کردگار» جاری گردد.

در ابیات بعد مولانا باز مثال دیگری می‌زند: ستون و عامل اصلی پایداری حیات مادی، باران است و آفتاب، اگر این دو عامل نبود، موجودات رشد نمی‌کردند و چهار فصل بوجود نمی‌آمد. آن‌گاه مولانا از ابر و آفتاب طبیعی به ابر و آفتاب دیگری می‌پردازد: نور عقل که موجب پرورش روح می‌شود و او را شایسته بندگی می‌کند، و چشم اشکبار که نشانه‌ی اقرار به جرم و بندگی است.

و در بیت آخر بر این نکته تأکید می‌کند که دل بستن به حیات مادی و خور و خواب، آبروی تو را در درگاه خدا خواهد برد. تنها چاره و راه نجات تو این است که هم‌چون طفل گریان باشی.

.....

در دفتر دوم، مولانا حکایتی از «شیخ احمدِ خُضْرُویه» یکی از عرفای قرن سوم نقل می‌کند: شیخ پیوسته از دیگران قرض می‌گرفت و خرج درویشان و فقرا می‌کرد. چون زمان مرگ شیخ در رسید طلبکاران جمع شدند و از وصول طلب خود نومید بودند. تا این‌که کودک حلوا فروشی به در خانقاه آمد، شیخ پرسید این طبق حلوا‌ی تو چقدر قیمت دارد؟ کودک گفت: نیم دینار و اندی. شیخ گفت: همه را به نیم دینار می‌خرم. آنگاه حلوا را بین

طلبکاران تقسیم کرد، و چون کودک بهای حلوا طلب کرد، شیخ گفت هیچ پولی ندارد. کودک شروع به گریه و زاری می کند اما شیخ توجهی به او نمی کند. تا هنگام نماز عصر که خادمی با طبقی حاوی چهار صد دینار (مبلغ بدهی شیخ از طلبکاران) و نیم دینار جداگانه (بهای حلوا) سر رسید و گفت فرد بخشنده ای این پول را نذر خانقاه کرده است. طلبکاران با مشاهده ی این کرامت شیخ حیرت کردند که این چه راز است؟ شیخ در پاسخ آنان از زبان پروردگار می گوید:

گفت: آن دینار اگرچه اندک است لیک موقوفِ غریوِ کودک است
تا نگرید کودکِ حلوا فروش بحرِ رحمت در نمی آید به جوش
ای برادر! طفل، طفلِ چشمِ توست کامِ خود موقوفِ زاری دان دُرست
گر همی خواهی که آن خِلعت رسد پس بگریان طفلِ دیده بر جسد
(مثنوی، ۴۴۷/۲-۴۴۴)

این حکایت به ظاهر مربوط به کودک حلوا فروش است، اما در واقع آن طفلی که باید بگرید تا دریای رحمت حق به جوش آید، چشم سالک است. چشم باید بر جسمی که در بند این زندگی مادی و حیات خاکی است زار بگرید و از حق بخواهد تا روح وی را از این محبس برهاند.

کُورِ ظاهر در نجاسه ی ظاهر است کُورِ باطن در نجاساتِ سِر است
این نجاسه ی ظاهر از آبی رُود آن نجاسه ی باطن افزون می شود
جُز به آبِ چشم نتوان شستن آن چون نجاساتِ باطن شد عیان
چون نَجَس خوانده است کافر را خدا آن نجاست نیست بر ظاهر ورا
ظاهرِ کافر ملوَّث نیست زین آن نجاست هست در اخلاق و دین
این نجاست بُویش آید بیست گام و آن نجاست بُویش از ری تا به شام
بل که بُویش آسمان ها بر رود بر دماغِ حُور و، رِضوان بر شود

(مثنوی، ۲۰۹۹/۳-۲۰۹۳)

مولانا معتقد است که نجاست ظاهری با آب از بین می‌رود اما نجاست باطن پیوسته افروده می‌شود و تنها راه پاک کردن آن، جاری شدن اشک از چشم است. بیت چهارم اشاره است به آیه ۲۸ سوره‌ی توبه که: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٢٨﴾** و مولانا این‌گونه تفسیر می‌کند که این نجاست باطنی است نه ظاهری. آثار نجاست ظاهری محدود است، ولی آثار و مفساد نجاست باطن بسیار وسیع است.

.....

ز امرِ حقّ « وَاَبْكُوا كَثِيْرًا » خوانده‌ای؟
 روشنئی خانه باشی همچو شمع
 چون سرِ بریان چه خندان مانده‌ای؟
 گر فرو پاشی، تو هم چون شمع دَمع
 آن تُرُشِ رویی مادریا پدر
 حافظِ فرزند شد از هر ضرر
 ذوق خنده دیده‌ای، ای خیره‌خند!
 ذوقِ گریه بین، که هست آن کانِ قند
 چون جهنّم، گریه آرد یادِ آن
 پس جهنّم خوش‌تر آید از چنان
 خنده‌ها در گریه‌ها آمد کتیم
 گنج در ویرانه‌ها جو ای سلیم!
 ذوق در غم‌هاست، پی گم کرده‌اند
 آب حیوان را به ظلمت بُرده‌اند

(مثنوی، ۱۵۹۳/۶-۱۵۸۷)

عبارت « وَاَبْكُوا كَثِيْرًا » از آیه‌ی زیر اقتباس شده است **فَلْيُضْحَكُوا قَلِيْلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيْرًا جَزَاءً مِمَّا كَانُوا يَكْسِبُوْنَ ﴿٨٢﴾** (اندکی بخندند و زیاد خواهند گریست، این پاداش اندوخته‌های آنان است.) مضمون آیه، وصف دوزخیان است. مولانا خطاب به بندگان می‌گوید: تو این آیه را خوانده‌ای، پس چرا مانند سر بریان گوسفند نیش تو تا بناگوش باز است؟ اگر هم‌چون شمع با سوز و گداز اشک بریزی، وجودت از نور معنویّت روشن خواهد شد. اشک ریختن، جهنّم و کیفر و عذاب آن را به یاد می‌آورد و موجب می‌شود که تو به راه حقّ بازگردی، پس یاد جهنّم برای تو سودمندتر از یاد بهشت است. شادی حقیقی را در چنین گریه‌هایی می‌توان یافت.

« در بیت آخر، منظور این است که حقیقت امور جز آن است که در ظاهر این جهان می‌بینیم، و « پی گم کردن » یعنی نشانه‌های چیزی را عوض کردن یا معکوس جلوه دادن. « آب حیوان » هستی حقیقی و جاودانه است. » (استعلامی، ۱۳۷۲: ۲۹۹)

.....

هر دلی را سجده هم دستور نیست	مُزِدِ رحمت، قِسمِ هر مُزدور نیست
هین! به پشتِ آن مکن جُرم و گناه	که: کنم توبه، در آیم در پناه
می‌بباید تاب و آبی توبه را	شرط شد برق و، سحابی توبه را
آتش و آبی بباید میوه را	واجب آید ابر و برق، این شیوه را
تا نباشد برقِ دل و ابرِ دو چشم	کی نشیند آتشِ تهدید و خشم؟
کی بروید سبزه‌ی ذوقِ وصال؟	کی بجوشد چشمه‌ها ز آبِ زلال؟
کی گلستان راز گوید با چمن؟	کی بنفشه عهد بندد با سمن؟
کی چناری کف گشاید در دعا؟	کی درختی سرفشانند در هوا؟
کی شکوفه آستینِ پُر نثار	برفشانند گیرد ایامِ بهار؟
کی فروزد لاله را رخ همچو خون؟	کی گل از کیسه برآرد زر برون؟
کی بیاید بلبل و گل بو کند؟	کی چو طالب فاخته کوکو کند؟
کی بگوید لک‌لک آن « لک، لک » به	« لک » چه باشد؟ مُلکِ توست ای
کی نماید خاک، اسرارِ ضمیر؟	کی شود بی‌آسمان بستان مُنیر؟

(مثنوی، ۱۶۶۷/۲-۱۶۵۵)

در این ابیات باز هم سخن از شرایط و لوازم توبه است که بدون آنها، توبه از جانب حق پذیرفته نمی‌شود. انسان نباید به دلگرمی این که توبه می‌کند و از گمراهی باز می‌گردد گناه کند؛ چرا که توفیق توبه را خدا به هر کسی نمی‌دهد.

«در ابیات بعدی، مولانا سوز دل و اشک چشم را شرط صحت توبه می‌داند و روح سالک را به هستی مطلق پرودگار واصل می‌گرداند. جوشیدن چشمه‌های آب زلال، راز گفتن گلستان

با چمن و عهد بستن بنفشه با سوسن همه تعبیراتی است از حیات معنوی سالک پس از وصال حق. « (استعلامی، ۱۳۷۲: ۲۵۷)

در بیت‌های پایانی، مولانا این حقیقت را بیان می‌کند که همه‌ی کاینات به تسبیح حق مشغولند و به فرمانروایی او اقرار دارند.

.....

دعوتِ زاری است روزی پنج بار	بنده را که: در نماز آ و بزار
نعره‌ی مؤذِن که حَيَّا عَلَ فَلَاح	و آن فلاح این زاری است و اقتراح
آن که خواهی کز غمش خسته کنی	راه زاری بر دلش بسته کنی
تا فرو آید بلا بی دافعی	چون نباشد از تضرع شافعی
و آن که خواهی کز بلاش و آخری	جان او را در تضرع آوری
گفته‌ای اندر نبی، کَانَ اُمَّتَان	که بر ایشان آمد آن قهرِ گران،
چون تضرع می‌نکردند آن نَفَس؟	تا بلا زایشان بگشتی باز پس
لیک دل‌هاشان چو قاسی گشته بود	آن گنه‌هاشان عبادت می‌نمود
تا نداند خویش را مُجرم، عنید	آب از چشمش کجا داند دوید؟

.....

چون تضرع را بر حق قدرهاست	و آن بها کآنجاست زاری را، کجاست؟
هین امید! اکنون میان را چُست بند	خیز ای گرینده! و دایم بخند
که برابر می‌نهد شاه مجید	اشک را، در فضل، با خون شهید

(مثنوی، ۱۶۲۱/۵-۱۶۰۱)

این که خداوند را به خواندن نمازهای پنجگانه دعوت می‌کند، در واقع برای این است که روزی پنج بار به درگاه خدا زاری کنند و آن رستگاری که در اذان به آن اشاره می‌شود، همین تضرع به درگاه حق است، که نتیجه‌ی آن، قرب الاهی است.

آن بنده‌ای که خداوند راه زاری کردن را بر او می‌بندد، از فلاح و رستگاری محروم است، و آن را که خدا دوست دارد هدایتش کند به زاری وا می‌دارد. آنگاه مولانا به آیه‌ی زیر استناد می‌کند که: *فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿انعام: ۴۳﴾* (... و اگر نه این بود، آن گاه که خشم ما بر سر آنها فرود می‌آمد، زاری می‌کردند اما دل‌هایشان سخت شده بود و شیطان کارهای آنها را در چشم خودشان خوب جلوه می‌داد.)

آیه در مورد کسانی است که به قهر الاهی دچار شدند چون دلشان سخت شده بود و توفیق تضرع نیافتند راه نجاتشان بسته بود. شیطان اعمالشان را در نظرشان می‌آراست، پس خود را گناهکار ندانستند، و بنابراین، به درگاه حق زاری نکردند. در ابیات آخر، مولانا می‌گوید: اکنون که زاری به درگاه حق اینقدر ارزشمند است که بلا و خشم حق را از شما دور می‌کند، پس امیدوار باشید که زاری شما مقبول درگاه حق خواهد شد.

یادآوری گناه بعد از توبه

ای تو از حال گذشته توبه جو
کی کنی توبه از این توبه؟ بگو

(مثنوی، ۲۲۱۷/۱)

عرفا معتقدند که هم بنده نسبت به خداوند «غیرت» دارد و هم خداوند نسبت به بنده. غیرت حق نسبت به بنده، آن است که خداوند دوست دارد که تمام توجه انسان به او باشد، و تحمل نمی‌کند که بنده‌ای - حتی برای مدتی کوتاه - از توجه به او غافل شود. از همین رو، سالک نیز پس از توبه کردن از گناه و قرار گرفتن در مسیر سلوک، باید تمام توجه خویش را معطوف به حق کند، و حتی گناهان گذشته را فراموش نماید. چرا که یادآوری گناه، موجب غفلت از یاد پروردگار است.

« این سؤال که آیا گناهان، بعد از توبه بایستی به خاطر آورده یا فراموش شود، نکته‌ی اساسی در اخلاق صوفیه است: مقصودم اختلاف میان آن چیزی است که به مبتدیان و مریدان آموخته می‌شود، و آنچه پختگان طریقت به عنوان تعلیمات سرّی از آن برداشت می‌کنند. هر مرشد پیرو محمد (ص) به شاگردانش می‌گوید که در عین حال که

سرافکنندگی و پشیمانی از گناه، علاج سرکشی و غرور روح است، آنان باید اعتقاد داشته باشند که توبه‌ی حقیقی شامل فراموش کردن همه چیز به جز خداوند است. هجویری می‌گوید: «تائب محبّ خداوند است، و محبّ شاهد حقّ؛ و هنگام شهود اشتباه است که گناه را به خاطر آوریم، چون به خاطر آوردن گناه، حجابی است بین خداوند و شاهد او.» گناه، تعلق به احساس موجودیت دارد، و همین احساس موجودیت خود بزرگ‌ترین گناهان است.» (نیکلسون، ۱۳۶۶: ۵۶-۵۵)

اما نظر مشایخ صوفیه در این مورد مختلف است؛ گروهی را نیز عقیده بر آن است که تائب باید پیوسته به یاد گناهان گذشته باشد و با احساس شرم، عزم کند که دیگر بار به آن گناهان بازگشت نکند.

«و مشایخ مختلفند اندر وصف توبه و صحت آن، سهل بن عبدالله با جماعتی رحمهم‌الله برآنند که «التوبة ان لا تنسى ذنبك» توبه آن باشد که هرگز گناه کرده را فراموش نکنی و پیوسته اندر تشویر آن باشی... و باز جنید و جماعتی رحمهم‌الله برآنند که «التوبة ان تنسى ذنبك» توبه آن باشد که گناه را فراموش کنی، از آنچه تائب محبّ بود و محبّ اندر مشاهدهت بود و اندر مشاهدهت ذکر جفا، جفا باشد... آنک تائب را به خود قائم گوید، نسیان ذنب وی را غفلت داند و آنک به حق قائم گوید، ذکر ذنب وی را شرک نماید.» (هجویری، ۱۳۷۳: ۳۸۲-۳۸۱)

عطار نیز در تذکرة الاولیاء از قول سهل بن عبدالله تستری می‌نویسد: «پرسیدند که: «توبه چیست؟» گفت: «آن که گنه را فراموش کنی.» «مرد گفت: «توبه آن است که گنه را فراموش نکنی.» سهل گفت: «چنین نیست که تو دانسته‌ای. که ذکر جفا در ایام وفا، جفا بود.» (عطار، ۱۳۷۴: ۳۲۱)

در قصه‌ی پیر چنگی، آنجا که حضرت عمر (رض) به فرمان خدا پولی برای پیرمرد چنگی می‌برد و چنگ‌نواز از عنایت حق دگرگون می‌شود و چنگش را به زمین می‌زند و با یادآوری غفلت و گناه گذشته به درگاه حق زاری می‌کند، مولانا از زبان حضرت عمر (رض) این نکته را بیان می‌کند که: توبه‌ی واقعی آن است که تو، به چیزی جز خدا توجه نداشته باشی، چرا که توجه به گناه گذشته، مستلزم توجه به نفس خویشتن است و این خود بزرگ‌ترین گناهان است.

پس عمر گفتش که: «این زاری تو هست هم آثار هشیاری تو

راه فانی گشته، راهی دیگر است
 هست هشیاری، زیاده مامّضی
 آتش اندر زن به هر دو، تا به کی
 تا گره بانئی بود، همراز نیست
 چون به طوفی، خود به طوفی مُرتدی
 ای خبرهات از خبرده بی خبر
 ای تو از حال گذشته توبه جو
 گاه بانگِ زیر را قبله کنی
 چون که فاروق آینه‌ی اسرار شد
 همچو جان، بی‌گریه و بی‌خنده شد
 حیرتی آمد درونش آن زمان
 جُست و جویی از ورای جست و جو
 حال و قالی از ورای حال و قال
 غرقه‌ای نه که خلاصی باشدش

(مثنوی، ۲۲۲۴/۱-۲۲۱۰)

« این ابیات دنباله‌ی سخن حضرت عمر (رض) با پیر چنگی است و در واقع مولانا است که سخن خود را بر زبان حضرت عمر (رض) می‌گذارد و از معنی توبه حقیقی سخن می‌گوید. توبه باید همراه با فانی خود باشد و هشیاری نشانه‌ی توجه به خود است. « فانی گشته» کسی است که مستغرق در حق است و هرگز به هشیاری باز نمی‌گردد. در بیت ۲۲۱۲ می‌گوید: انسان در حال هشیاری از گذشته یاد می‌کند و سخن از توبه می‌گوید و همین توجه به ماضی و مستقبل و احساس زمان و مکان نشانه‌ی آن است که به خود می‌اندیشد نه به پروردگار. این اندیشه‌ی خود و توجه به گذشته و آینده مثل گره‌های نی است که تا

آنها را از درون نتراشند، نفس نی‌زن از آن نمی‌گذرد. معرفت حق مانند نفس نی‌زن هنگامی از نی وجود ما عبور می‌کند که گره‌های خود و علائق خود را باز کرده باشیم... استغراق در حق و فانی شدن در او چنان بنده را از «خود» دور می‌کند که «هشیاری» برای او پیش نمی‌آید و اگر بنده‌ای بخواهد به خود، به ماضی و مستقبل، و به گناه و توبه‌ی خود بازگردد باید از آن استغراق و فنا به‌درآید. به همین دلیل بسیاری از پیران صوفی معتقدند که سالک باید از مقام توبه زود بگذرد و در آن درنگ نکند تا بتواند خود را از یاد ببرد. « (استعلامی، ۱۳۷۲: ۳۳۴)

« آویزش دل به گذشته و آینده هر چند که در اعمال نیک باشد، دلالت دارد بر ملاحظه حظ نفس و بقاء انانیت که صفت مبتدیان است، چنین کسی در معاملات به درجه‌ی اخلاص نائل نشده است بدان جهت که اخلاص راستین، مقتضی آن است که سالک هر عملی که می‌کند خاص برای خدا کند و نظر به ثواب و عقاب نداشته باشد... و در مراحل سلوک باطنی راهرو نباید جز به خدا متوجه شود و دیگری را به خاطر خطور دهد که در غیر این صورت هنوز از اشراک و دویینی نرسته و به عالم توحید راه نیافته است. گذشته از آن که صوفی ابن‌الوقت است و به ماضی و مستقبل کار ندارد و دلش نگران وارد غیبی است تا چه فرماید و بر چه کار یا خاطر دارد بنابراین تعلق دل به ماضی و مستقبل بنده را از خدا دور می‌دارد و از شهود حق محجوب می‌سازد و پرده‌ای است که میان او و مشاهدی حقیقت حائل می‌شود. « (فروزانفر، ۱۳۷۵: ۸۹۶-۸۹۵)

نتایج توبه

سَيِّئَاتٍ رَأَى مُبَدَّلَ حَقِّ
تا همه طاعت شود آن ما سَبَقْ

(مثنوی، ۲۲۲۷/۵)

طریقت عرفان، مسلک عشق و محبت و رحمت و مهربانی است. از همین‌رو، در آثار صوفیه بیشتر بر جنبه‌ی رحمانی و رحیمی پرودگار تأکید شده تا بر جنبه‌ی جبّاری و قهّاری وی، شاید دلیل این امر آن باشد که صوفیه می‌خواسته‌اند بدین‌گونه عکس‌العملی در برابر هجوم اعراب و تسلط آنان بر ایران نشان دهند. چرا که اعراب نو مسلمان، با تکیه بر صفات جلالیه‌ی خداوند، تلاش می‌کردند تا با اعراب پیروان مذاهب دیگر و بیم دادن آنان از

عذاب آخرت، آنان را وادار به پذیرش اسلام نمایند. بدین گونه شاید بتوان مسلک عرفانی را شاخه‌ای از نهضت شعوبیه به شمار آورد.

با توجه به این موضوع بسیار مهم، عرفا با استناد به آیاتی از قرآن مجید و احادیثی از پیامبر، و با تکیه‌ی ویژه بر بخشندگی و رحمت پروردگار، مهمترین نتیجه‌ی توبه‌ی واقعی را « تبدیل سیئات به حسنات » می‌دانند.

« و نتایج توبت چهار چیزند، محبت الاهی إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ (همانها، خداوند توبه‌کنندگان را دوست دارد. (بقره: ۲۲۲)، و تمحیص ذنوب: التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ (توبه‌کننده‌ی از گناه، همچون کسی است که گناهی ندارد.)، و تبدیل سیئات به حسنات: وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا ﴿فرقان: ۷۱﴾ (آنها کسانی‌اند که خدا، گناهانشان را به نیکی‌ها بدل می‌کند.) و اختصاص به دعوت حمله‌ی عرش: فَمَنْ اتَّبَعَنِي وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿مؤمنون: ۷﴾ (پس آنان را که توبه کرده‌اند، پیامرز).

« و علامت توبت دو چیز است، ندم بر فایت، و تعجیل تدارک آن؛ چنانکه در خبر است: اَلذُّنُوبُ عِنْدَ اللَّهِ اسْتِصْغَارُ الذُّنُوبِ وَ تَأْخِيرُ التَّوْبَةِ. (گناه نزد خداوند، کوچک شمردن آنها و به عقب انداختن توبه است.) « (کاشانی، ۱۳۷۲: ۳۶۹)

« آورده‌اند: که فردا در قیامت بنده‌ای را نامه‌ی خویش بدست دهند، آن کردار آلوده‌ی خود بیند سر در پیش افکند، اندوهی عظیم بر وی نشیند. حق تعالی به وی نظر رحمت کند، گوید: ای بیچاره‌ی روز فرو شده سر بردار که امروز روز آشتی است و هنگام نثار رحمت. بنده از شرم حق هم‌چنان سر در پیش افکنده می‌دارد تا رب‌العزه به کرم خود گوید: به عزت من که سر از پیش برداری و در جلال من نگری. اگر تو در دنیا آن نکردی که من فرمودم، من امروز در روز بیچارگی و درماندگی تو آن کنم که تو خواهی: قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا ﴿الاسراء: ۸۴﴾ هر کس آن کند و از وی آن آید که سزای وی بود. تو بی وفایی که تو را چنان آفریدم، سزای من همه وفا و کرم که صفت من این است. پس جام شراب قدس در دستش نهند یک دم درکشد نعره زنان چون والهان در آن صحراء قیامت می‌آید و زبان حال وی می‌گوید:

چون عفو تو راه جرم من پاک ببست زین پس همه در معصیت آویزم دست «

(میبدی، ۱۳۸۲: ۱۶۵)

مولانا در پایان حکایت توبه‌ی نصح، از زبان وی نتایج توبه‌ی صادقانه و بی‌بازگشت را این‌گونه بیان می‌کند:

توبه‌ی شیرین چو جان روزی م کرد	باز، رحمت پوستین دوزی م کرد
طاعتِ ناکرده، آورده گرفت	هر چه کردم، جمله ناکرده گرفت
همچو بخت و دولتم دلشاد کرد	همچو سَرُو و سُوَسَنم آزاد کرد
دوزخی بودم، ببخشیدم بهشت	نام من در نامه‌ی پاکان نوشت
گشت آویزان رَسَن در چاهِ «من»	آه کردم، چون رَسَن شد آه من
شاد و زَقْتُ و فَرِبِه و گُلْگُون شدم	آن رَسَن بگرفتم و بیرون شدم
در همه‌ی عالم نمی‌گنجم کنون	در بُن چاهی همی بودم زبون

(مثنوی، ۲۳۱۵/۵ - ۲۳۰۹)

نصوح که با یاری و عنایت حق از گرداب و رسوایی‌های یافته می‌گوید: رحمت پروردگار گناه من را پوشاند و توبه، جان دوباره‌ای به من بخشید. بیت دوم به مضمون دو حدیث اشاره دارد:

« أَلْتَائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ (احیاء‌العلوم، ج ۴: ۴) (کسی که از گناه توبه کند مانند کسی است که گناه نکرده است.) و « إِذَا تَابَ الْعَبْدُ أَنَسَى اللَّهُ الْحَفْظَةَ ذُنُوبَهُ وَ أَنَسَى ذَلِكَ جَوَارِحَهُ وَ مَعَالِمَهُ مِنَ الْأَرْضِ حَتَّى يَلْقَى اللَّهَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ شَاهِدٌ مِنَ اللَّهِ بِذَنْبٍ (جامع صغیر، ج ۱: ۲۱) (وقتی بنده‌ی خدا توبه کند گناهانش به امر خدا توسط فرشتگان ضبط اعمال به فراموشی سپرده می‌شود. اعضای پیکرش و همچنین جاهایی از زمین که شاهد بوده‌اند نیز به امر خدا گناهان او را فراموش می‌کنند به طوری که هنگام ملاقات با پروردگار دیگر شهادت دهنده‌ای به زیان وی نخواهد بود. « (فروزانفر، ۱۳۷۶: ۴۷۴)

پروردگار وی را از اسارت گناه و فساد آزاد گردانید و غم و اندوه و زاری وی را یکسره به شادی بدل کرده است. نصوح می‌گوید: آه و زاری من مانند طنابی مرا از چاه منیت و خودپسندی به در آورد و اکنون به درجه‌ای رسیده‌ام که دیگر این دنیای خاکی هم‌چون زندانی است که گنجایی مرا ندارد.

گر سیه کردی تو نامه‌ی عمرِ خویش توبه کن ز آنها که کردستی تو پیش
 عمر اگر بگذشت، بیخس این دم است آبِ توبه‌ش ده اگر او بی‌نم است
 بیخِ عُمرت را بده آبِ حیات تا درختِ عمر گردد با نبات
 جمله ماضی‌ها از این نیکو شوند زهرِ پارینه از این گردد چو قند
 سَیِّئَاتُت را مُبَدَّل کرد حق تا همه طاعت شود آن ما سَبِق
 خواجه بر توبه‌ی نصوحی خوش بَتَن کوششی کن هم به جان و هم به تن

(مثنوی، ۲۲۲۸/۵ - ۲۲۲۳)

مولانا در این ابیات خطاب به بنده‌ای که نامه‌ی اعمال خود را با گناهان فراوان سیاه کرده است، توصیه می‌کند که به درگاه خدا بازگشت نماید. و در این باقیمانده‌ی عمر، بیخ درخت زندگی را - که هنوز نخشکیده - به آب توبه شاداب نماید. توبه هم‌چون آب حیات به تو زندگی جاوید خواهد بخشید و درخت وجود تو را بارور خواهد ساخت. آنگاه به مضمون آیه - ی زیر اشاره می‌کند: **إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿۷۰﴾** (مگر کسی که توبه کند و ایمان ورزد و عملی صالح پیشه کند و اینان کسانی هستند که خداوند سیئاتشان را به حسنات بدل می‌کند و خداوند آمرزگار مهربان است.)

بنابراین مولانا با بیان این نکته که اگر بنده‌ای توبه نصوح کند خداوند نه تنها از گناهانش در می‌گذرد بلکه آنها را به عمل نیک تبدیل می‌سازد، بندگان را به روی آوردن به توبه‌ی نصوح تشویق می‌کند: توبه‌ای صمیمانه و قلبی و همراه با عمل.

همچنین خداوند در آیه‌ی ۵۲ سوره‌ی هود، توبه را موجب نزول رحمت الاهی معرفی می‌نماید: **وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ ﴿۵۲﴾** (و ای قوم من از پروردگارتان آمرزش بخواهید و به درگاه او توبه کنید تا از آسمان بر شما بارانی پیوسته بباراند و قوتی بر قوت شما بیفزاید و گناهکارانه روی بر متابید.) (نوری کوتنایی، ۱۳۷۰: ۴۵)

نتیجه گیری :

بر خلاف عطار که مثنوی‌هایش از نظم خاصی برخوردار است و دقیقاً مانند یک معلم مدرسه با طرح درسی مشخص و از پیش تهیه‌شده، دست‌میردانش را می‌گیرد و قدم به قدم و مرحله به مرحله در مدارج سلوک سیر می‌دهد، مثنوی مولانا - هم‌چون ذهن سازنده‌اش - از نظم و ترتیب منطقی ویژه‌ای برخوردار نیست؛ چرا که مولانا بیشتر یک عاشق شوریده و سر مست است تا یک معلم مکتب. از این رو، اگر بخواهیم دیدگاه عطار و یا دیگر مؤلفان صوفیه را در مورد توبه جو یا شویم، کافی است به باب و فصل مربوط به آن در آثارشان مراجعه کنیم. اما برای دریافت دیدگاه مولانا در همین مقوله، ناگزیر باید هر شش دفتر مثنوی را، آن هم با دقت هر چه تمام‌تر، جست و جو کرد. زیرا مولانا، مثنوی را در حالت شور و سماع و مستی می‌سروده و نکات عرفانی به صورت پراکنده و در خلال حکایت‌های بی‌شمار آن بیان شده است.

از آن‌جا که دریای بی‌کران مثنوی، جاذبه‌های فراوانی دارد که هر کدام از آن‌ها خواننده را بی‌اختیار به سوی خویش می‌کشد، برای یک پژوهش‌گر بسیار دشوار است که یک خطّ مشخص را در مثنوی دنبال کند، بی‌آن‌که بارها و بارها از این خطّ منحرف شده، ذهن و دلش به سوی نکات دیگر آن متوجه گردد؛ همان‌گونه که خود مولانا هم در حالت شوریدگی، گاه آنقدر حکایت در حکایت می‌آورد که خود نیز موضوع اصلی را فراموش می‌کند.

این مقاله تلاشی بود برای تدوین دیدگاه مولانا در زمینه‌ی «توبه» به گونه‌ای منظم و منطقی، با این هدف که پژوهندگان نکات عرفانی مثنوی، برای بررسی این مقوله، نیازی به مطالعه‌ی تمام مثنوی نداشته باشند. امید است که مقبول اهل نظر افتد و کاستی‌های آن را به دیده‌ی اغماض بنگرند، که:

هر چه هست از قامت ناساز و بی‌اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

(دیوان حافظ، ۷۱/۹)

منابع و مأخذ:

- ۱- قرآن کریم، (۱۳۷۴)، ترجمه‌ی بهاء الدین خرمشاهی، تهران، انتشارات نیلوفر و جامی.

- ۲- جام نامقی (ژنده پیل)، احمد (۱۳۵۰)، *أنس التائین و صراط الله المبین*، تصحیح و توضیح: علی فاضل، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- ۳- حافظ، خواجه شمس الدین محمد، (۱۳۲۰)، *دیوان حافظ شیرازی*، به اهتمام: محمد قزوینی و قاسم غنی، چاپ اول، تهران، کتابفروشی زوار.
- ۴- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، *لغت نامه*، چاپ دوم از دوره ی جدید، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ۵- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۳)، *سرّ نی*، چاپ پنجم، تهران، انتشارات علمی.
- ۶- سجّادی، سیّد جعفر، (۱۳۷۵)، *فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*، چاپ سوم، تهران، کتابخانه طهوری.
- ۷- شجیعی، پوران، (۱۳۷۳)، *جهان بینی عطار*، چاپ اول، تهران، نشر ویرایش.
- ۸- عبّادی، قطب الدین، (۱۳۴۷)، *التصفیة فی احوال المتصوفه*، تصحیح: غامحسین یوسفی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- ۹- عطار نیشابوری، فریدالدین، (۱۳۷۴)، *تذکره الاولیاء*، تصحیح: محمد استعلامی، چاپ هشتم، تهران، انتشارات زوار.
- ۱۰- غزالی، امام محمد، (۱۳۶۱)، *کیمیای سعادت*، تصحیح: احمد آرام، تهران، کتابخانه مرکزی.
- ۱۱- فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۷۶)، *احادیث و قصص مثنوی*، ترجمه و تنظیم مجدد: حسین داوودی، چاپ اول، تهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر.
- ۱۲- فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۷۵)، *شرح مثنوی شریف*، چاپ هفتم، تهران، انتشارات زوار.
- ۱۳- کاشانی، عزالدین محمود (۱۳۷۲)، *مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه*، تصحیح: جلال الدین همایی، چاپ چهارم، تهران، نشر هما.
- ۱۴- مولوی، جلال الدین، (۱۳۷۲)، *مثنوی*، تصحیح و تعلیقات محمد استعلامی، چاپ دوم، تهران، انتشارات زوار.
- ۱۵- مبیدی، ابو الفضل رشید الدین (۱۳۸۲)، *تفسیر کشف الاسرار و غده الابرار*، به اهتمام علی اصغر حکمت، چاپ هفتم، تهران، نشر امیر کبیر.

- ۱۶- نوری کوتنائی، نظام الدین (۱۳۷۰)، آیات مثنوی معنوی، تهران، نشر بارقه.
- ۱۷- نیکلسون، رینولد البین (۱۳۶۶)، عرفای اسلام، ترجمه‌ی: ماهدخت بانو همایی، چاپ اول، تهران، مؤسسه نشر هما، ۱۳۶۶.
- ۱۸- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، (۱۳۷۳)، کشف المحجوب، تصحیح: ژوکوفسکی، چاپ سوم، تهران، کتابخانه طهوری.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی